



نمایی از چرخه نابودی طبیعت و جهان حیات در ایران امروز

گردونه خرد کننده نوگرایی ابزاری در دست حکومت ها برای کنترل اجتماعی برای تبدیل طبیعت به کالا و جامعه به مصرف کننده

مهرزاد شفیق پور

بخش: دوم

پیشرفته نوگرایی یا اوج افراطی نوگرایی، در سالهای اخیر به کار می برد. ۲۱

با این همه، چه افراد ثروتمند و چه ملت هایی که این مخاطرات را تولید می کنند، در برابر مخاطرات مصونیت ندارند. در همین جا است که بک از آنچه که خود « پیامد بازگشت کننده اش » می نامد، سخن می گوید؛ یعنی عوارض جانبی «حتی کانونهای تولیدشان را نیز در امان نمی گذارند. خود عاملان نوسازی نیز در همان گرداب مخاطراتی می افتند که خودشان بر پا کرده و از آن سود می برند» (بک، ۱۹۹۲). ۲۲

آنتونی گیدنز گردونه خرد کننده نوگرایی را به لکوموتیوی بسیار قدرتمند و سرکشی توصیف می کند که تمامی نوع بشر می تواند از آن سواری گیرند، اما هر آن ممکن است مهارش از دست ما بیرون رود و سرخود به راهش ادامه دهد. این گردونه خرد کننده آنهایی که در برابرش مقاومت کنند درهم می کوبد و هرچند که گاه به نظر می رسد راه مطمئنی را در پیش گرفته است، اما بارها پیش می آید که یک باره در جهاتی منحرف می شود که برای ما قابل پیش بینی نیست؛ این گردونه ماشینی غالباً شوق برانگیز و

ادامه بخش اول و بحث نوگرایی نوین و مخاطره آمیز از نگاه بک این بخشی از همان چیزی است که که بک از هم گسیختگی سیاست می خواند، جایی که سیاست دیگر تنها به دست حکومت مرکزی نیست، بلکه بیش از پیش به قلمرو فعالیت خرد گروههای گوناگون و افراد تبدیل شده است.

این خردگروهها و افراد در مقایسه با حکومت مرکزی خصلت بازاندیشانه و خود انتقادی دارند و این ظرفیت را دارند که در مورد خودشان بازاندیشی کنند و با مخاطرات مربوط به نوگرایی پیشرفته برخورد بهتری داشته باشند. بدین سان، از جهت دیالکتیکی، نوگرایی پیشرفته هم مخاطرات بی سابقه ای را به وجود آورده است و هم ظرفیت های بازاندیشانه بی سابقه ای در برخورد با این مخاطرات به بار آورده است. ۲۰

آنتونی گیدنز و نظریه گردونه خرد کننده نوگرایی

گیدنز در کوششی همساز با نظریه ساختاربندی اش و برای خلق تصویری که با تصویر اندیشمندان کلاسیک مانند وبر و فقس آهنین او رقابت کند جهان نوین را به صورت یک گردونه خرد کننده توصیف کرده است. او این اصطلاح را بیشتر برای توصیف مرحله

۲- دومین جنبه پویایی نوگرایی از نگاه گیدنز، بی‌ریشگی است که مستلزم جدا شدن روابط اجتماعی از محیط‌های محلی کنش متقابل و تجدید ساختار آن در راستای پهنه‌های زمانی - مکانی نامشخص است. دو نوع مکانیسم بی‌ریشگی وجود دارد که نقش تعیین‌کننده‌ای در جوامع نوین برعهده دارند؛ هر دو آنها را می‌توان تحت عنوان نظام‌های انتزاعی مشخص کرد.

آدمها بیش از پیش در مورد خطرها آگاهی می‌یابند و چیزهایی چون دین هر چه کمتر می‌تواند این باور را در مردم القاء کنند که این خطرها از سرگذشتی اند. امروزه طیف وسیعی از عامه مردم خطرهای تهدیدکننده‌شان را می‌دانند. وانگهی، این آگاهی دردناک نیز وجود دارد که نظام‌های تخصصی توانایی محدودی در برخورد با این خطرها دارند. همین خطرها هستند که به نوگرایی حالت یک گردونه خردکننده و مهارگسیخته می‌دهند و ما را سرشار از ناامنی هستی‌شناختی می‌کنند.

نخستین نوع بی‌ریشگی نشانی نمادین دارد که شناخته‌ترین آن پول است. پول فاصله‌گیری زمانی و مکانی را امکانپذیر می‌سازد، بدین سان می‌توانیم با کسانی که در فاصله بسیار دور زمانی و مکانی با ما به سر می‌برند، معاملاتی انجام دهیم. دومین نوع بی‌ریشگی نظام‌های تخصصی است. گیدنز این نظامها را به عنوان نظامهای دستاورد فنی یا مهارت تخصصی تعریف می‌کند که حوزه‌های وسیعی از محیط‌های مادی و اجتماعی محل زندگی امروز ما را سازمان می‌دهند... نظامهای تخصصی تضمین‌هایی (البته نه بدون مخاطره) را برای انجام کار در راستای زمان و مکان فراهم می‌کنند. ۲۷

۳- سومین ویژگی پویای نوگرایی، توانایی بازاندیشی آن است. که در قلمرو نوگرایی معنای ویژه‌ای پیدا می‌کند، جایی که عملکردهای اجتماعی در پرتو اطلاعات تازه درباره این عملکردها پیوسته بررسی و اصلاح می‌شوند و در نتیجه خصلت‌شان را به گونه سازنده‌ای تغییر می‌دهند. ۲۸

در جهان نوین هر چیزی در معرض بازاندیشی است، از جمله خود بازاندیشی، از این گذشته مسئله تأویل دوگانه در اینجا مطرح است. زیرا بازاندیشی جهان اجتماعی از سوی متخصصان، گرایش به تغییر این جهان دارد.

از نگاه گیدنز خصلت بی‌ریشه زندگی نوین مسایل خاصی را مطرح می‌سازد از جمله مسئله نیاز به اعتماد به نظامهای انتزاعی به معنای عام و نظام‌های تخصصی به معنای خاص است. لذا این اعتماد با یک رشته رهوارهایی که در زندگی روزانه با آنها روبرو می‌شویم، تقویت می‌شود. ۲۹

با این همه، مخاطرات خطرناک و تازه‌ای با نوگرایی همراه اند که پیوسته اعتماد ما را تهدید می‌کنند و به ناامنی هستی‌شناختی همه جایی می‌انجامند. به گفته گیدنز، با آن که مکانیسم‌های بی‌ریشه‌کننده چون پول و نظام تخصصی، امنیت را در حوزه‌های گوناگون برای ما فراهم می‌سازند، اما سیمای مخاطره‌آمیز مشخصی را نیز به

سرشار از بشارتهای امیدوارکننده است. اما تا زمانی که نهادهای نوگرایی پابرجای اند، ما هرگز نخواهیم توانست مسیر یا سرعت این گردونه را تحت نظارت خود درآوریم. همچنین تا این گردونه در حرکت است، هرگز احساس ایمنی نخواهیم کرد، زیرا مسیر این گردونه سرشار از بیم‌پیامدهای سهمناک است. ۲۳

از نگاه گیدنز نوگرایی به صورت گردونه خردکننده پویاست است. نوگرایی به این صورت جهان سرکشی است که از جهت شتاب، پهنه و عمق دگرگونی در نظام‌های قبلی، هر دم فزونی می‌گیرد. گیدنز سپس می‌افزاید که این گردونه مسیر واحدی را دنبال نمی‌کند. وانگهی این گردونه یک دست نیست بلکه از انواع اجزای متعارض و متخالف ساخته شده است. ۲۴

گیدنز نوگرایی را بر حسب چهار نهاد بنیادی تعریف می‌کند: ۱- نهاد سرمایه‌داری که ویژگی‌های آن تولید کالایی، مالکیت خصوصی سرمایه، کار دستمزدی و نظام طبقاتی است. ۲- صنعتگرایی که مستلزم منابع نیروی غیرانسانی و ماشین‌آلات برای تولید کالاها است. ۳- ظرفیت‌های دیدبانی که به معانی مراقبت از فعالیتهای آدمهای زیردست در قلمرو سیاسی است. ۴- قدرت نظام یا نظارت بر ابزارهای خشونت و نیز صنعتی شدن جنگ است. بنابراین نوگرایی با سه جنبه اساسی نظریه ساختاربندی گیدنز پویا می‌شود. این سه جنبه عبارتند از: فاصله‌گیری، بی‌ریشگی و قدرت بازاندیشی است که آن را پویا می‌کند. ۲۵

۱- نخستین جنبه، جدایی زمان و مکان یا فاصله‌گیری است. در جوامع ماقبل نوین زمان همیشه در پیوند با مکان بود و اندازه‌گیری زمان دقیق نبود. با استقرار نوگرایی، زمان معیار پیدا کرد و پیوند نزدیک زمان و مکان گسیخته شد. بدین سان هم زمان و هم مکان از محتوا تهی شدند؛ دیگر هیچ زمان و مکان خاصی امتیازی بر زمانها یا مکانهای دیگر ندارد و مکان به صورتهای صرف تبدیل شدند. در جوامع ماقبل نوین، مکان بیشتر با حضور مادی تعریف می‌شد و از همین رو خصلتی محلی داشت. با فرارسیدن نوگرایی، مکان بیش از پیش از محل جدا شد.

مخاطرات خطرناک و تازه‌ای

با نوگرایی همراه اند که پیوسته

اعتماد ما را تهدید می‌کنند و به ناامنی هستی‌شناختی همه جایی می‌انجامند. به گفته گیدنز، با آن که مکانیسم‌های بی‌ریشه‌کننده چون پول و نظام تخصصی، امنیت را در حوزه‌های گوناگون برای ما فراهم می‌سازند، اما سیمای مخاطره‌آمیز مشخصی را نیز به بار آوردند. مخاطره شدت جهانی پیدا کرده (جنگ اتمی که می‌تواند همه ما را نابود سازد) و رویدادهای احتمالی (چون دگرگونی در تقسیم کار که بر زندگی شمار فراوانی از مردم در سراسر جهان تأثیر می‌گذارد) گسترش یافته اند.

لیکن برقراری روابط با کسانی که در محل قرار ندارند و در فاصله بس دور از ما قرار گرفته‌اند، بیش از پیش امکانپذیر گشته است. به نظر گیدنز مکان بیش از پیش حالت جابجا شونده پیدا کرده است، به این معنا که مکانها تحت تأثیر و رخنه نفوذهای اجتماعی بسیار دور دست شکل می‌گیرند. ۲۶

نوگرایی طرحی ناتمام در ایران

از زاویه زیست‌جهان‌هابرماس، مدرنیته یا نوگرایی فرایندی است که از طریق آن عرصه‌های مختلف زندگی ما بر توافق عقلانی و متقابل خرد ارتباطی استوار می‌شود نه بر سنت و جزم‌اندیشی. در این دیدگاه، مدرنیته یک پروژه باز است که با گسترش گفتمان عمومی، نقد مستمر و مشارکت آزاد شهروندان، پیوند میان ساختارهای اجتماعی و نظام معنایی را حفظ می‌کند. اما در ایران، این روند به دلایل متعددی ناقص و مخرب باقی مانده است.

به تعبیر گیدنز سوارسی گرفتن

جریان بنیادگرا و جزم‌اندیش از این لکوموتیو بسیار قدرتمند و سرکش و به انحراف کشیدن مسیر آن طی چند دهه اخیر در ایران

هر آنچه از طبیعت و حیات در این مرز و بوم بود؛ را در معرض خطر و نابودی قرار داده و همه آنها که در برابرش مقاومت کردند را درهم کوبید.

در نتیجه جهان زیست ایران را به ورطه نابود کشانده است. تسلط کامل جریان جزم‌اندیش منفعیت طلب بر جامعه و طبیعت ایران موجب شد

که پیامدهای سهمناک و جبران‌ناپذیری بر امنیت هستی‌شناختی، طبیعت و محیط زیست ایران وارد گردد و قضایای اخلاقی و وجودی و بنیادی از صحنه زندگی اجتماعی و فردی بیرون رانده شود.

برای کسانی که با نظریه انتقادی آدورنو و مارکوزه آشنایی دارند، مفهوم عقلانی کردن زیست‌جهان حامل معنای پیروزی عقلانیت ابزاری است. این امر زمانی رخ می‌دهد که منطق ابزاری جایگزین عقلانیت ارتباطی شده و ساختارهای قدرت، عرصه عمومی را تضعیف کنند. در ایران، چنین فرآیندی با تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی همراه بوده و به جای تقویت مشارکت و گفت‌وگو، کنترل متمرکز منابع و تصمیم‌گیری‌های از بالا به پایین، پروژه نوگرایی را به مسیری اقتدارگرایانه سوق داده است.

به طور کلی، ساختار قدرت سیاسی مدرن در ایران و تمرکز کنترل منابع به‌عنوان یکی از موانع عمده توسعه سیاسی، به بازتولید الگوهای اقتدارگرایانه و تضعیف جامعه مدنی انجامید. این امر نه تنها مانع توسعه سیاسی شد، بلکه به عدم توسعه همه‌جانبه ایران در حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی و زیست‌محیطی منجر گردید. نتیجه این روند، تخریب گسترده منابع حیاتی، بحران آب، نابودی تالاب‌ها و گسست تاریخی میان انسان و طبیعت بود.

نوگرایی در ایران، به‌جای آنکه بر خرد ارتباطی و تلفیق سنت‌های اکولوژیک با دانش مدرن تکیه کند، عمدتاً با تقلید صوری از مدل‌های غربی و فقدان بومی‌سازی پیش رفت. از این رو، این طرح ناتمام نه تنها به توسعه پایدار نینجامید، بلکه بحران‌های زیست‌محیطی و فرهنگی را تشدید کرد. آینده این سرزمین در گرو بازاندیشی رادیکال در مفهوم پیشرفت و احیای زیست‌جهانی است که بر گفتمان انتقادی، عقلانیت ارتباطی و خرد بوم‌گرا استوار باشد.

در این بستر، روند نوگرایی در ایران با ورود اجباری و شتاب‌زده مدرنیته از بالا، بدون شکل‌گیری تدریجی نهادهای دموکراتیک

بار آوردند. مخاطره شدت جهانی پیدا کرده (جنگ اتمی که می‌تواند همه ما را نابود سازد) و رویدادهای احتمالی (چون دگرگونی در تقسیم کار که بر زندگی شمار فراوانی از مردم در سراسر جهان تأثیر می‌گذارد) گسترش یافته‌اند. ۳۰

در اداره محیط زیست مادی مان نیز با خطرهایی روبرو هستیم. به خاطر ایجاد محیط‌های نهادی مخاطره‌آمیزی چون بازارهای سرمایه‌گذاری جهانی، نیز خطرهایی ما را تهدید می‌کند. آدمها بیش از پیش در مورد خطرهای آگاهی می‌یابند و چیزهایی چون دین هر چه کمتر می‌تواند این باور را در مردم القاء کنند که این خطرهای از سرگذشتی‌اند. امروزه طیف وسیعی از عامه مردم خطرهای تهدید کننده شان را می‌دانند. وانگهی، این آگاهی دردناک نیز وجود دارد که نظام‌های تخصصی توانایی محدودی در برخورد با این خطرها دارند. همین خطرها هستند که به نوگرایی حالت یک گردونه خرد کننده و مهارگسیخته می‌دهند و ما را سرشار از ناامنی هستی‌شناختی می‌کنند. ۳۱

نوگرایی در ایران،

به علت فقدان بومی‌سازی، تداوم اقتدارگرایی سیاسی، ضعف جامعه مدنی و حذف عقلانیت ارتباطی، نتوانست به طرحی کامل تبدیل شود.

در این میان، استبداد سیاسی و استبداد دینی، همراه با مقاومت بخش‌هایی از سنت‌گرایان و مذهبیون و واکنش افراطی برخی جریان‌ها، شکاف میان مدرنیته و سنت را تعمیق کرد و موجب چندپارگی فرهنگی جامعه ایران شد.

بنابراین فقدان گفت‌وگوی سازنده میان این دو قطب، در کنار ساختارهای اقتدارگرا، نوگرایی ایرانی را به پروژه‌ای ناتمام بدل ساخت که نه توسعه پایدار ایجاد کرد، نه توانست پیوند میان سنت و مدرنیته را به شکل سازنده برقرار کند.

چه اتفاق افتاده است؟ چرا از پیامدهای سوارشدن بر گردونه خرد کننده نوگرایی رنج می‌بریم؟ گیدنز در این زمینه چند دلیل را مطرح می‌سازد. دلیل نخست، خطاهای طراحی است؛ آنهایی که عناصر جهان نوین را طراحی کردند، اشتباه کردند. دومین دلیل، اشتباه اجراکنندگان است؛ مسئله نه به طراحان بلکه به کسانی مربوط است که جهان نوین را اداره می‌کنند. گیدنز به دو عامل دیگر نیز اهمیت درجه یک می‌دهد، یکی پیامدهای نیت نکرده و دیگری توانایی بازاندیشی دانش اجتماعی. پیامدهای کنش‌های یک نظام را هرگز نمی‌توان کاملاً پیش‌بینی کرد و دانش نو نظامها را پیوسته در جهت‌های تازه می‌اندازد. به همه این دلایل، ما نمی‌توانیم گردونه خرد کننده جهان نوین را کاملاً تحت نظارت مان داشته باشیم. ۳۲

بدین سان پس از مرور کلی بر نظریات برخی از اندیشمندان معروف حوزه علوم اجتماعی در ارتباط با نوگرایی یا مدرنیته و اثرات آن بر جهان زیست و جهان حیاتی انسان در سراسر جهان؛ به اثرات این پدیده بر جامعه ایران بر اساس تم‌ها یا مشخصه‌های غالب نظریات این اندیشمندان بخصوص دو نظریه پرداز معاصر آنتونی گیدنز و یورگن هابرماس می‌پردازیم.

جزم اندیش منفعت طلب بر جامعه و طبیعت ایران موجب شد که پیامدهای سهمناک و جبران ناپذیری بر امنیت هستی شناختی، طبیعت و محیط زیست ایران وارد گردد و قضایای اخلاقی، وجودی و بنیادی از صحنه زندگی اجتماعی و فردی بیرون رانده شود.

استعمار زیست جهان ایران

به تعبیر هابرماس، زیست‌جهان (جهان حیاتی) عرصه‌ای است که در آن کنش‌های متقابل، زنده، خلاق و پویا میان عاملان جهان اجتماعی جریان دارد و بستری برای رسیدن افراد به تفاهم از طریق کنش ارتباطی آزادانه فراهم می‌کند. این فضا به عنوان زیرساخت فرهنگی و معنایی جامعه، امکان توسعه اخلاق، هویت جمعی و همستگی اجتماعی را فراهم می‌آورد. اما در ایران معاصر، این زیست‌جهان به تدریج توسط ساختارهای نظام قدرت و سلطه سیاسی-اقتصادی که در ابتدا از همین جهان حیاتی برآمده بودند، تحت فشار قرار گرفت و به حاشیه رانده شد.

نوگرایی افراطی در ایران،

که عمدتاً بر پایه تقلید از مدل‌های توسعه غربی و بدون توجه به واقعیت‌های بوم‌شناختی و فرهنگی این سرزمین پیاده‌سازی شد، پیامدهای عمیق و گسترده‌ای بر جای گذاشته است. در حوزه زیست‌محیطی، پروژه‌های صنعتی و کشاورزی ناهماهنگ با ظرفیت‌های اکولوژیک کشور، منجر به تخریب منابع طبیعی، نابودی تالاب‌ها، بحران شدید آب، و بی‌ثباتی زیستی شدند. این اقدامات، علاوه بر آسیب به تنوع زیستی، پیوند دیرینه انسان ایرانی با طبیعت را از هم گسستند.

فرایندی که هابرماس از آن با عنوان «استعمار زیست‌جهان» یاد می‌کند، در ایران با تمرکز اقتدار سیاسی، بوروکراسی متورم و گسترش منطق ابزاری به جای عقلانیت ارتباطی شکل گرفت. سلطه ساختارهای اقتصادی رانتی، رسانه‌های یک‌سویه و کنترل گفتمان عمومی، امکان گفت‌وگو و مشارکت آزادانه شهروندان را محدود ساخت. در نتیجه، جهان حیاتی که باید عرصه تعامل آزاد و تولید معنا باشد، به ابزاری در خدمت بازتولید قدرت تبدیل شد. این استعمار نه تنها در بعد سیاسی، بلکه ابعاد فرهنگی و زیست‌محیطی جامعه ایران را نیز در بر گرفت. هویت فرهنگی، که باید در بستر ارتباط و نقد متقابل بازتولید شود، گرفتار جزم‌اندیشی و شکاف عمیق میان مدرنیته و سنت شد. چندپارگی فرهنگی، گسترش مصرف‌گرایی و تخریب سرمایه اجتماعی، محصول همین فرایند است. در بعد زیست‌محیطی نیز، حاکمیت منطق ابزاری و توسعه شتاب‌زده بدون توجه به بوم‌شناسی ایران، موجب تخریب منابع طبیعی، بحران آب، نابودی تالاب‌ها و فروپاشی پیوند تاریخی انسان و طبیعت گردید.

لذا با سرکوب جهان حیاتی، راه هر گونه تفاهم و گفت‌وگو در جهت توسعه اخلاق، پیشرفت و حل مشکلات جامعه که از طریق کنش ارتباطی آزادانه قابل تحقق بود؛ از دست رفته است و بیش از پیش ظرفیت به تفاهم رسیدن عوامل انسانی در جهان اجتماعی این

و گفتمان عمومی، آغاز شد. این نوگرایی بیشتر در عرصه‌های ظاهری مانند معماری، شهرسازی و فناوری جلوه کرد، اما به علت فقدان بومی‌سازی، تداوم اقتدارگرایی سیاسی، ضعف جامعه مدنی و حذف عقلانیت ارتباطی، نتوانست به طرحی کامل تبدیل شود. در این میان، استبداد سیاسی و استبداد دینی، همراه با مقاومت بخش‌هایی از سنت‌گرایان و مذهبیون و واکنش افراطی برخی جریان‌ها، شکاف میان مدرنیته و سنت را تعمیق کرد و موجب چندپارگی فرهنگی جامعه ایران شد.

بنابراین فقدان گفت‌وگوی سازنده میان این دو قطب، در کنار ساختارهای اقتدارگرا، نوگرایی ایرانی را به پروژه‌ای ناتمام بدل ساخت که نه توسعه پایدار ایجاد کرد، نه توانست پیوند میان سنت و مدرنیته را به شکل سازنده برقرار کند.

گردونه خردکننده نوگرایی و تأثیرات مخرب آن بر طبیعت و جامعه ایران

همانطور که از قبل اشاره شد، گیدنز نوگرایی را یک فرهنگ مخاطره آمیز می‌داند. او می‌گوید: نوگرایی مخاطره کلی در برخی از حوزه‌ها و شیوه‌های زندگی را کاهش می‌دهد. ولی عوامل مخاطره آمیز جدیدی می‌سازد که در دوران پیش از مدرن تقریباً ناشناخته بودند. گیدنز نوگرایی را شمشیر دو تیغه‌ای می‌داند که تحولات مثبت و منفی را با هم به دنبال دارد. همچنین گیدنز از نوعی «تهدید بی‌معنایی شخصی» که به نوگرایی مسلط شده است سخن می‌گوید که در نتیجه همه گونه پدیده‌های معنی‌دار از زندگی اجتماعی را جدا و سرکوب کرده است.

فرایندی که هابرماس از آن با عنوان

استعمار زیست جهان یاد می‌کند،

در ایران با تمرکز اقتدار سیاسی، بوروکراسی متورم و گسترش منطق ابزاری به جای عقلانیت ارتباطی شکل گرفت.

سلطه ساختارهای اقتصادی رانتی، رسانه‌های یک‌سویه و کنترل گفتمان عمومی، امکان گفت‌وگو و مشارکت آزادانه شهروندان را محدود ساخت. در نتیجه، جهان حیاتی که باید عرصه تعامل آزاد و تولید معنا باشد، به ابزاری در خدمت بازتولید قدرت تبدیل شد.

از زوایه دید نظریه نوگرایی گیدنز، بدون شک جامعه معاصر ایران از تحولات مثبت و منفی نوگرایی که ریشه در اروپای قرن ۱۷ میلادی دارد، هرگز به دور نبوده و نخواهد بود. تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران ناشی از جامعه نوین پس از جنبش مشروطه و انقلاب ۱۳۵۷ در نهایت موجب مغلوب شدن جامعه مدنی و جریان‌های نوگرا و تحول خواه در برابر جریان‌های فکری و سیاسی بنیادگرای جامعه شد.

به تعبیر گیدنز سواری گرفتن جریان بنیادگرا و جزم‌اندیش از این لکوموتیو بسیار قدرتمند و سرکش و به انحراف کشیدن مسیر آن طی چند دهه اخیر در ایران هر آنچه از طبیعت و حیات در این مرز و بوم بود؛ را در معرض خطر و نابودی قرار داده و همه آنها که در برابرش مقاومت کردند را درهم کوبید و در نتیجه جهان زیست ایران را به ورطه نابود کشانده است. تسلط کامل جریان

نقش جزم‌اندیشان در شتاب دادن به این بحران

از منظر آتونی گیدنز، مدرنیته ذاتاً با ویژگی «بازاندیشی» پیوند خورده است؛ یعنی جوامع مدرن باید پیوسته به نقد و بازنگری در بنیان‌های معرفتی و نهادی خود پردازند. جزم‌اندیشان ایرانی با نادیده گرفتن این اصل، مسیر نوگرایی را از فرآیند بازاندیشانه خارج کرده و آن را به یک پروژه تقلیدی بدل ساختند. در نتیجه، آنچه در ایران رخ داد نه مدرنیته بازاندیشانه، بلکه «مدرنیزاسیون سطحی» بود که بحران‌های زیست‌محیطی و فرهنگی را تشدید کرد.

یورگن هابرماس نیز بر اهمیت «عقلانیت ارتباطی» و گفت‌وگو دموکراتیک در شکل‌گیری مدرنیته تأکید دارد. جزم‌اندیشان با حذف گفت‌وگو عمومی، مشارکت اجتماعی و نقد آزاد، زمینه شکل‌گیری سیاست‌گذاری‌های تک‌صدا و اقتدارگرایانه را فراهم کردند. این روند موجب شد مدرنیته ایرانی نه بر پایه توافق اجتماعی، بلکه بر اساس تقلید و تصمیمات متمرکز شکل گیرد؛ فرآیندی که تعادل بین انسان، طبیعت و فرهنگ را برهم زد.

بنابراین، بحران کنونی در ایران امروز حاصل غیبت بازاندیشی (گیدنز) و فقدان عقلانیت ارتباطی (هابرماس) است. راه برون‌رفت از این وضعیت، بازگشت به مدرنیته بازاندیشانه، تقویت نهادهای مدنی و ایجاد بسترهای گفت‌وگو دموکراتیک برای پیوند میان نوگرایی، فرهنگ بومی و زیست‌پایداری است.

لذا عاملان جزم‌اندیش با تقلید کورکورانه از الگوهای غربی، نه تنها نوگرایی را بومی نکردند بلکه به عامل فروپاشی پیوند تاریخی انسان و طبیعت تبدیل شدند. جزم‌اندیشان در ایران با الگوبرداری از مدل‌های توسعه غربی، روند نوگرایی را از مسیر بازاندیشانه و انتقادی خارج کرده و آن را به فرآیندی تک‌بعدی و بحران‌زا تبدیل کردند. این گروه، بدون توجه به بوم‌شناسی و ساختار فرهنگی ایران، مدرنیته را صرفاً در شاخص‌های کمی، فناوری‌های ظاهراً پیشرفته و الگوهای شهرسازی غربی جست‌وجو کردند. چنین نگرشی موجب شد تا پیوند تاریخی انسان با طبیعت گسسته و زیرساخت‌های زیست‌محیطی کشور تخریب شود.

خرد بوم‌گرا، نوعی نگاه انتقادی و در عین حال نوآورانه است که می‌کوشد

میان نیازهای معاصر و ظرفیت‌های بومی توازن برقرار کند. این رویکرد، با پذیرش تنوع فرهنگی و احترام به محدودیت‌های طبیعی، مسیر توسعه‌ای را پیشنهاد می‌دهد که بر زیست‌پایدار، عدالت اجتماعی و پایداری فرهنگی استوار باشد.

تنها از رهگذر چنین بازاندیشی است که می‌توان آینده‌ای را تصور کرد که در آن نوگرایی نه تهدیدی برای محیط‌زیست و هویت ملی، بلکه فرصتی برای تعالی و همزیستی هوشمندانه میان انسان و طبیعت خواهد بود.

در این میان، طی نیم قرن گذشته حذف مشارکت اجتماعی و بی‌اعتنایی به گفت‌وگو عمومی، زمینه را برای اجرای طرح‌هایی فراهم آورد که نه تنها بحران آب، فرسایش خاک و نابودی تالاب‌ها را به همراه داشت، بلکه به تضعیف هویت فرهنگی و اجتماعی نیز منجر شد. جزم‌اندیشان با تبدیل نوگرایی به پروژه‌ای فاقد نقد و

مرز و بوم‌کاهش یافته است. در نتیجه بازسازی این ظرفیت تنها با گذار از منطق ابزاری به عقلانیت ارتباطی، تقویت نهادهای مدنی و احیای گفت‌وگو آزاد امکان‌پذیر است؛ امری که نیازمند بازاندیشی در مفهوم پیشرفت، تلفیق خرد بومی با دانش مدرن و پایان دادن به استعمار ساختاری تهدیدکننده ریشه‌های فرهنگی، اخلاقی و زیست‌محیطی کشور است.

پیامدهای زیست‌محیطی و فرهنگی نوگرایی افراطی در ایران

نوگرایی وارداتی، بدون توجه به بوم‌شناسی ایران، موجب تخریب منابع طبیعی، خشک شدن تالاب‌ها، بحران آب و بی‌ثباتی زیستی شده است. نوگرایی افراطی در ایران، که عمدتاً بر پایه تقلید از مدل‌های توسعه غربی و بدون توجه به واقعیت‌های بوم‌شناختی و فرهنگی این سرزمین پیاده‌سازی شد، پیامدهای عمیق و گسترده‌ای بر جای گذاشته است. در حوزه زیست‌محیطی، پروژه‌های صنعتی و کشاورزی ناهماهنگ با ظرفیت‌های اکولوژیک کشور منجر به تخریب منابع طبیعی، نابودی تالاب‌ها، بحران شدید آب، و بی‌ثباتی زیستی شدند. این اقدامات، علاوه بر آسیب به تنوع زیستی، پیوند دیرینه انسان ایرانی با طبیعت را از هم گسستند.

طی نیم قرن گذشته حذف مشارکت اجتماعی و بی‌اعتنایی به گفت‌وگو عمومی، زمینه را برای اجرای طرح‌هایی فراهم آورد که نه تنها بحران آب، فرسایش خاک و نابودی تالاب‌ها را به همراه داشت، بلکه به تضعیف هویت فرهنگی و اجتماعی نیز منجر شد. جزم‌اندیشان با تبدیل نوگرایی به پروژه‌ای فاقد نقد و بومی‌سازی، فرصت ایجاد مدرنیته پایدار و متناسب با شرایط ایران را از بین بردند.

در نتیجه، نقش گروه‌های جزم‌اندیش مدرن و سنت‌گرا نه در تحقق توسعه، بلکه در تسریع بحران‌های زیست‌محیطی و فرهنگی آشکار شد؛ بحرانی که به قول هابرماس تنها از مسیر بازگشت به عقلانیت ارتباطی و خرد بوم‌گرا قابل مهار است.

از سوی دیگر، در عرصه فرهنگی، نوگرایی شتاب‌زده موجب تضعیف ساختارهای سنتی و بی‌اعتنایی به دانش بومی گردید. این فرایند، نه تنها نظام ارزش‌ها و الگوهای رفتاری جامعه را دستخوش تغییرات ناهمگون کرد، بلکه به بحران هویت و تضعیف سرمایه اجتماعی انجامید.

به بیان دیگر، نوگرایی افراطی بدون بومی‌سازی، نه تنها دستاوردهای پایداری ایجاد نکرد، بلکه با حذف عناصر هویت‌ساز، فرهنگ ایرانی را در معرض از خودبیگانگی قرار داد.

تجربه ایران نشان می‌دهد که توسعه و نوگرایی بدون توجه به ظرفیت‌های بوم‌شناختی و فرهنگی، به گردونه‌ای خردکننده تبدیل می‌شود که هم محیط زیست را تخریب می‌کند و هم بنیان‌های فرهنگی را متزلزل می‌سازد. برون‌رفت از این وضعیت، نیازمند بازاندیشی در مفهوم پیشرفت و حرکت به سوی الگویی است که بر تلفیق خرد بوم‌گرا با نوآوری‌های علمی استوار باشد؛ الگویی که نوگرایی را همسو با زیست‌پایداری و هویت فرهنگی بازتعریف کند.

ساختارهای رانتهی، چرخه نابودی منابع طبیعی را تسریع نمودند. آنچه تحت عنوان توسعه و مدرنیزاسیون تبلیغ شد، در عمل چیزی جز تبدیل طبیعت به کالا و جامعه به مصرف‌کننده نبود.

نوگرایی، زمانی که در غیاب فهم بوم‌شناختی و با جزم‌اندیشی کورکورانه حاکمان و مجریان در ایران همراه شد، به گردونه‌ای خردکننده بدل شد که نه تنها میراث طبیعی ایران را نابود ساخت بلکه ریشه‌های فرهنگی و زیستی آن را نیز متزلزل کرده است. در دنیای نوین و ایران امروز ضرورت دارد که مفهوم پیشرفت از نو بازتعریف شود؛ پیشرفتی که بر مدار خرد بوم‌گرا استوار باشد، نه بر تقلید از الگوهایی که با اقلیم و فرهنگ این سرزمین بیگانه‌اند. آینده ایران، در پیوند دوباره انسان و طبیعت و آشتی میان نوگرایی و زیست‌پایدار رقم خواهد خورد.

امروز بیش از هر زمان دیگر، ضرورت بازاندیشی در مفهوم نوگرایی احساس می‌شود. نه می‌توان با نفی کلی نوگرایی به دامن گذشته پناه برد و نه می‌توان بی‌چون و چرا در برابر گردونه خردکننده آن تسلیم شد. راه برون‌رفت، تلفیق خرد بوم‌گرا با دستاوردهای علمی است؛ توسعه‌ای که بر مدار پایداری زیست‌محیطی، عدالت اجتماعی و احترام به فرهنگ بومی استوار باشد. در غیر این صورت، ادامه این مسیر به معنای تسریع مرگ تدریجی زیست‌بوم ایران و فروپاشی اجتماعی است؛ مرگی که نشانه‌های آن از هم‌اکنون بر پیکره این سرزمین نقش بسته است.»

منابع:

۲. ریتزر، جورج، (۱۳۷۴)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، تهران، ص ۷۶۲.
۳. همان
۴. همان
۵. همان
۶. همان، ص ۷۹۴
۷. همان صص ۷۳۵-۷۳۴
۸. همان ص ۷۳۹
۹. همان ص ۷۴۰
۱۰. همان ۷۴۱
۱۱. بشیریه، حسین، (۱۳۷۹)، درآمدی بر جامعه‌شناسی تجدد، چاپ اول، ص ۱۵
۱۲. همان، ص ۱۵
۱۳. ریتزر، صص ۷۷۴-۷۷۳
۱۴. همان ۷۷۴
۱۵. همان، صص ۷۷۵-۷۷۴
۱۶. همان، ۷۷۵
۱۷. همان، ۷۷۶
۱۸. همان
۱۹. همان
۲۰. همان ۷۷۷-۷۷۶
۲۱. ریتزر ۷۶۵.
۲۲. همان، ۷۶۶
۲۳. همان
۲۴. همان
۲۶. همان، ۷۶۶
۲۷. همان ۷۶۷
۲۸. همان ۷۶۸
۲۹. همان
۳۰. همان ۷۶۹
۳۱. همان
۳۲. همان

بومی‌سازی، فرصت ایجاد مدرنیته پایدار و متناسب با شرایط ایران را از بین بردند. در نتیجه، نقش گروه‌های جزم‌اندیش مدرن و سنت‌گرا نه در تحقق توسعه، بلکه در تسریع بحران‌های زیست‌محیطی و فرهنگی آشکار شد؛ بحرانی که به قول هابرماس تنها از مسیر بازگشت به عقلانیت ارتباطی و خرد بوم‌گرا قابل مهار است.

دعوت به بازاندیشی و بازگشت به خرد بوم‌گرا

راه برون‌رفت ایران از این بحران، نه نفی پیشرفت، بلکه درک عمیق از سنت‌های اکولوژیک ایران و تلفیق خرد بومی با دستاوردهای علمی است. راه برون‌رفت از گردونه بحران ناشی از نوگرایی افراطی و تقلیدگرایانه، نه در نفی پیشرفت بلکه در بازاندیشی عمیق نسبت به چیستی توسعه و نحوه تحقق آن است. تجربه ایران نشان داده است که الگوهای توسعه‌ای بدون توجه به ویژگی‌های اقلیمی، فرهنگی و تاریخی، به جای ایجاد رفاه پایدار، موجی از بحران‌های زیست‌محیطی و اجتماعی را پدید می‌آورند. بنابراین، بازگشت به خرد بوم‌گرا نه به معنای واپس‌گرایی، بلکه به معنای بازتعریف پیشرفت بر پایه اصولی است که از سنت‌های اکولوژیک و فرهنگی این سرزمین برآمده و با دانش و فناوری روز تلفیق شده باشد.

خرد بوم‌گرا، نوعی نگاه انتقادی و در عین حال نوآورانه است که می‌کوشد میان نیازهای معاصر و ظرفیت‌های بومی توازن برقرار کند. این رویکرد، با پذیرش تنوع فرهنگی و احترام به محدودیت‌های طبیعی، مسیر توسعه‌ای را پیشنهاد می‌دهد که بر زیست‌پایدار، عدالت اجتماعی و پایداری فرهنگی استوار باشد. تنها از رهگذر چنین بازاندیشی است که می‌توان آینده‌ای را تصور کرد که در آن نوگرایی نه تهدیدی برای محیط‌زیست و هویت ملی، بلکه فرصتی برای تعالی و همزیستی هوشمندانه میان انسان و طبیعت خواهد بود.

نتیجه‌گیری:

بررسی دیدگاه‌های کلاسیک و معاصر درباره نوگرایی نشان می‌دهد که این پدیده، برخلاف ظاهر فریبنده‌اش، حامل تناقض‌ها و خطرات جدی برای جوامع است. مارکس، وبر، دورکیم و زیمل هر یک به گونه‌ای به مخاطرات ساختاری و فرهنگی نوگرایی اشاره کرده‌اند؛ از بیگانگی و شی‌ءوارگی انسان تا سلطه بوروکراسی آهنین و انهدام پیوندهای سنتی. نظریه‌پردازان متأخر همچون گیدنز، هابرماس و فوکو نیز پرده از خشونت پنهان در سازوکارهای نوگرایی برداشته‌اند.

گیدنز به‌درستی نوگرایی را گردونه‌ای خردکننده می‌نامد؛ که این گردونه در حرکت بی‌وقفه خود، هر مانعی را در هم می‌شکند و نظمی تازه اما اغلب ویرانگر بر جای می‌گذارد. تجربه ایران در چند دهه اخیر، گواهی روشن بر این مدعاست. نوگرایی در این سرزمین نه از دل یک فرآیند تدریجی و بومی‌سازی شده، بلکه در قالب نسخه‌های وارداتی، شتاب‌زده و بدون توجه به ظرفیت‌های زیست‌بومی و فرهنگی تحمیل شد. نتیجه، تخریب گسترده محیط زیست، بحران آب، نابودی تالاب‌ها، آلودگی هوا و فروپاشی زیست‌جهان ایرانی بود.

در این میان، نقش عواملان جزم‌اندیش و منفعت‌طلب را نباید نادیده گرفت. این گروه‌ها با نگاه اقتدارگرایانه و بهره‌گیری از سازوکارهای بوروکراتیک، نه تنها نوگرایی را به ابزاری برای کنترل اجتماعی بدل کردند، بلکه در پیوند با منافع شخصی و